



دوفصلنامه علمی تخصصی پژوهش‌های علوم عقلی
سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

مقاله تخصصی

مبانی فلسفه استعلایی کانت و حکمت متعالیه با تأکید بر قانون علیت



محمد تقی علیپور^۱ ثانی کرمانی
یاسر حسین پور

چکیده

یکی از مسائلی که از ابتدا ذهن بشر را به خود مشغول کرده و به صورت فطری به دنبال پاسخ به آن بوده، بیان نسبت بین پدیده‌ها است. هر کدام از فلاسفه نیز به فراخور مبانی، دیدگاه‌ها و نظریات مختلف خود، درباره آن به بحث و گفت‌وگو پرداخته و سعی در پاسخ به آن داشته‌اند. معمولاً این مباحث ذیل سرفصل علیت گردآوری شده‌اند. در این مقاله، نویسنده سعی کرده است با بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای، بعد از بیان مبانی مقدماتی کلی به بررسی تطبیقی دیدگاه دوتن از فیلسوفان بزرگ جهان، یعنی امانوئل کانت و صدرالدین شیرازی بپردازد. در نهایت، نگارنده به این نتیجه رسیده است که کانت با توجه به دیدگاه شناختی و ساختار فکری خود، از علیت به عنوان یکی از مقولات فاهمه و ذهنی سخن به میان آورده و ملاصدرا با توجه به دیدگاه رئالیستی که زمینه فکری خود قرار داده است، علیت را به عنوان رابطه حقیقی میان مراتب طولی به صورت تشکیک وجود مطرح کرده است.

کلیدواژه‌ها:

علیت، مقولات، کانت، ملاصدرا، فلسفه استعلایی، حکمت متعالیه.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰

*تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۸

۱. طلبه سطح ۲ و ۳ پیوسته رشته فلسفه و کلام اسلامی مدرسه علمیه عالی نواب مشهد (نویسنده مسئول)

mohammadtaghy1378@gmail.com

۲. مدرس سطوح عالی حوزه علمیه خراسان و دانشگاه، دانش آموخته دکتری حکمت متعالیه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

hoseinpour.yaser@gmail.com

یکی از روش‌های تطبیق نظریات فلسفی، جویا شدن پاسخ فلاسفه مختلف به یک سؤال واحد است. نوشته مذکور نیز از همین روش پیروی کرده است. در کنار هم قرار دادن پاسخ کانت آلمانی و ملاصدرای شیرازی به جهت استیلا و تأثیر شگرف هر دو بر فلسفه غرب و شرق، نکات بسیار مهم و ارزنده‌ای را برای پژوهشگر فلسفه تطبیق روشن می‌سازد. کانت به تعبیر برخی از تاریخ‌نویسان فلسفه غرب، پدر فلسفه غرب و از افراد تأثیرگذار در تمدن نوین غربی است و ملاصدرا بنیان‌گذار حکمت متعالیه، فلسفه رایج امروز اسلامی، است. منطقی است که فلسفه امروز در غرب و جهان اسلام به شدت متأثر از اندیشه این دو متفکر شهیر باشد.

آن سؤال واحد، این است: با توجه به اینکه وجود، امری مشترک میان پدیده‌ها است، چگونه از همین امر مشترک، ماهیات مختلف در ذهن انتزاع می‌شود؟ مثلاً ذهن چگونه رابطه علیت میان موجودات را به رسمیت می‌شناسد و وجودی را به عنوان علت و دیگری را به عنوان معلول در نظر می‌گیرد و چرا برعکس همین رابطه را غلط می‌شمارد؟ اساساً چرا بین دو موجود دیگر، معتقد به وجود چنین رابطه‌ای نیست؟ کانت و ملاصدرا هر کدام پاسخ جداگانه‌ای به این سؤالات می‌دهند. پاسخ‌هایی که هریک مبتنی بر مبانی خاص است و طبعاً لوازم منطقی خود را دارد.

آنچه در این مقاله آمده است، تلاش برای تبیین تطبیق نظریات این دو فیلسوف در مورد مسئله علیت با توجه به مبانی آن دو و اشاره به لوازم فلسفی آن است. می‌توان گفت این بحث از مهم‌ترین مسائل مطرح شده در میان فلاسفه در تمام اعصار و امصار است که علاوه بر طرح زیاد آن، در میان مسائل فلسفی از بنیادی‌ترین پایه‌های هر مکتب شمرده می‌شود. به همین دلیل، بسیاری از حکما و فلاسفه برای شروع بیان دیدگاه‌های خود، از این مسئله بحث را آغاز می‌کنند و به آن پاسخ می‌دهند. از آن رو که ملاصدرا و کانت هر دو از فلاسفه نام‌آور و تأثیرگذارند، طرح و بررسی این مسئله مهم و مقایسه بین آن دو می‌تواند بسیاری از نتایج فلسفی آن دو را واضح سازد.

در میان مکتوباتی که در این زمینه وجود دارد، مرتبط‌ترین آن‌ها مقاله دکتر محمد عبداللّهی است که به علیت در نظام فلسفی کانت می‌پردازد. وجه امتیاز این نوشته با آن مقاله، در بیان دیدگاه‌ها و مقدمات کانت به صورت مفصل و تعریف واضح‌تر از علیت است (هرچند در قسمت‌هایی از مقاله

به فراخور، از مطالب ایشان هم بهره برده شده است). وجه تمایز دیگر، این است که نگارنده در مقاله پیش رو دیدگاه ملاصدرا و کانت را به صورت تطبیقی بررسی کرده است.

برای دانستن مقصود کانت از فلسفه استعلایی و تطبیق آن بر قاعده علیت، به عنوان مقدمه باید بدانیم که کانت، علیت را در ذیل یکی از مقولات فاهمه خود درمی آورد که این نیز یکی از ابداعات کانت است. از این رو، ابتدا به بیان مقدماتی در مورد فضای ذهنی کانت و نحوه ورود او به مسائل پرداخته و سپس مطالب کانت در ذیل عنوان فلسفه استعلایی و مقولات بیان می شود و در نهایت تعریف وی از علیت تبیین خواهد شد. همچنین علیت در فلسفه صدرایی نیز مورد مذاقه قرار خواهد گرفت و در ابتدا به مبانی فلسفی ملاصدرا در مورد حقیقت کثرات و وحدات خارجی منشأ انتزاع وجود و ماهیت پرداخته خواهد شد. در ادامه نیز پس از اثبات اصالت وجود، به نظریه تشکیک ملاصدرا که می توان از آن به عنوان مدخل بحث علیت نام برد، پرداخته شده است و در نهایت، علیت در نظام فلسفی ایشان بیان می شود.

پیشینه ذهنی کانت

اولین نکته ای که در فلسفه کانت بسیار حائز اهمیت است، این است که کانت با ریزینی تمام، سعی در تفاوت گذاشتن بین گزاره هایی که عقل عموم مردم درک می کند و مسائل مربوط به مابعدالطبیعه دارد، مثل قانون علیت یا قوانین ریاضی. او قائل به این است که به صرف وجود چنین قواعدی که مقدم بر تجربه اند و برای اثبات آن ها نیاز به تجربه چندباره نیست، نمی توان پذیرفت چیزهایی موجود باشند که پیشینه تجربی نداشته و به صورت کامل، فارغ از تجربه هستند (کانت، ۱۳۸۹، صص ۵۳-۵۶). مثلاً کانت قبول دارد که برخی از قواعد ریاضی، مثل قاعده «مجموعه زوایای مثلث، مساوی با ۱۸۰ درجه است» بدون اینکه هر بار نیاز به تجربه باشد، پذیرفته شده است و برای علم به آن، نیاز به تجربه مجدد نیست یا برای اینکه یک معمار خانه ای بازیرساخت یابی مناسب و ایمن بسازد، نیاز به تجربه فرو ریختن آن خانه نیست و با معلومات پیشین می شود از آن جلوگیری کرد، اما این، بدان معنی نیست که این معلومات بتواند مقدمه ای برای اثبات شناخت مجردات باشد، به این صورت که چون این قواعد پیش از تجربه، با قواعد ریاضی یا قانون علیت قابل اثبات است، پس در معلومات به هیچ وجه نیاز به تجربه پیشین نیست.



به عبارت دیگر، کانت با این سخنان، سعی در بیان تفاوت بین مبنای خود و دیوید هیوم دارد و تصریح می‌کند که قاعده علیت، یک قاعده ضروری و مقدم بر قواعد تجربی است، برخلاف هیوم که قاعده علیت را از توالی مکرر تجربیات به دست می‌آورد، چنان که خود کانت می‌گوید:

«در واقع در گزاره هر معلولی باید علتی داشته باشد، خود مفهوم علت، چنان آشکارا مفهوم ضرورت پیوند با معلول و کلیت دقیق قاعده را در خود متعین کرده است که اگر می‌خواستیم به شیوه‌ای که هیوم عمل می‌کرد، مفهوم علت را از تداعی مکرر آنچه اتفاق می‌افتد با آنچه پیش از آن می‌آید، و عادت ناشی از آن در پیوند زدن تصورات (در نتیجه تنها از ضرورت ذهنی) مشتق سازیم، مفهوم علت به کلی از بین می‌رفت» (همان، ۱۳۸۹، ص ۶۶).

در واقع کانت با وجود پذیرفتن قانون هیوم در مورد عدم قطعیت تجربه سعی دارد، برخی قوانین، مثل قانون علیت را به صورت ضروری اثبات کند و از طرفی سعی دارد اثبات این قوانین باعث تخطی به مسبوقیت وجود تجربه در آن‌ها نشود. از این رو، جمع بین این دو دیدگاه، بسیار سخت و در نگاه ابتدایی شاید غیرممکن به نظر برسد، زیرا اگر قانون هیوم در مورد عدم قطعیت تجربه صحیح باشد و کانت نیز تمامی معلومات را مسبوق به تجربه بداند، در این صورت ممکن نیست که کانت برخی از معلومات را به صورت قطعی و فارغ از تجربه بپذیرد.

کانت برای توضیح دیدگاه خود، ابتدا به تقسیم‌بندی تصدیقات پرداخته و معلومات خود را در دو دسته تحلیلی و ترکیبی دسته‌بندی می‌کند و توضیح می‌دهد که معلومات تحلیلی، معلوماتی هستند که در این معلومات، محمول در موضوع ولو ضمناً مندرج است و معلومات ترکیبی، معلوماتی هستند که در این معلومات، محمول ارتباطی با موضوع ندارد. وی تفاوت بین این دو تصدیق را این گونه بیان می‌کند:

«برای مثال، وقتی من می‌گویم: «همه اجسام دارای بعد هستند» این یک حکم تحلیلی است، زیرا من نیاز ندارم از مفهومی که با واژه جسم تداعی می‌کنم، فراتر روم تا بعد را با جسم مرتبط ببینم، بلکه فقط باید همان مفهوم جسم را تجزیه کنم، یعنی کافی است فقط به آن

کثرت که همواره در آن مفهوم می‌اندیشم، آگاه شوم تا در آن، این محمول را بفهمم، پس این یک حکم تحلیلی است. در مقابل، آن وقت که می‌گویم: «همه اجسام وزن دارند» محمول چیزی است فوراً متفاوت با آنچه من در مفهوم محض یک جسم کلی می‌اندیشم، بنابراین، افزایش چنین محمولی به ما حکم ترکیبی می‌دهد» (همان، ۱۳۸۹، ص ۷۱).

تصدیقات ترکیبی به دو قسم پیشینی و پسینی تقسیم می‌شوند. به این صورت که تصدیقات پسینی، تصدیقاتی هستند که رابطه بین موضوع و محمول آن‌ها نیاز به انکشاف دارد و محمول در موضوع مندرج نیست، از طرفی این انکشاف، فرع بر وجود تجربه بوده و فارغ از تجربه قابل بیان نیست، به عنوان مثال، کانت در گزاره «هر جسمی وزن دارد» این گونه این قسم را تطبیق می‌کند:

«هر چند در مفهوم جسم به طور کلی، محمول وزن را هرگز وارد نمی‌سازم، اما آن مفهوم، یک متعلق تجربه را از طریق بخشی از آن تجربه بیان می‌دارد که به آن بخش، مجدداً می‌توانم بخش‌های دیگری از همان تجربه را، مانند آن‌هایی که به مفهوم اخیر تعلق داشتند، بیفزایم. من می‌توانم مفهوم جسم را از پیش، به شکل تحلیلی، از طریق نشانه‌های امتداد، نفوذناپذیری، شکل و غیره که همه در این مفهوم مورد تعقل قرار می‌گیرند، بشناسم. اما اکنون، شناخت خود را گسترش می‌دهم و یا با نگاه دوباره به طرف تجربه که از آن، این مفهوم جسم را انتزاع کرده بودم، وزن را نیز همواره به نشانه‌های بالا مرتبط می‌یابم و بنابراین، وزن را به مثابه محمول، به آن مفهوم به طور ترکیبی اضافه می‌کنم» (همان، ۱۳۸۹، ص ۷۱).

ولی در تصدیقات ترکیبی پسینی، رابطه بین موضوع و محمول بالضرورة موجود است و نیاز به تجربه نیست، هرچند برای شناخت این گزاره، نیاز به تجربه سابق است. خود کانت در این باره می‌گوید: «در گزاره «هر آنچه اتفاق می‌افتد، علّی دارد» در مفهوم «آنچه اتفاق می‌افتد» من به یک وجود فکر می‌کنم که پیش از آن، زمانی وجود دارد و غیره، و از آن مفهوم می‌توان احکام تحلیلی انتزاع کرد.



اما مفهوم یک علت کاملاً خارج از مفهوم «آنچه اتفاق می افتد»، قرار دارد و نشان دهنده چیزی است متفاوت با اتفاقی که می افتد، بنابراین در تصور، «چیز اتفاق افتاده» هرگز متعین نشده است. اینک من چگونه به این نتیجه می رسم که درباره آنچه به طور کلی اتفاق می افتد، چیزی کاملاً متفاوت بیان کنم و مفهوم علت را هرچند که در مفهوم آن «چیز اتفاق افتاده» متعین نیست، باین همه به شکل چیزی که حتی الزاماً به آن تعلق دارد، بشناسم؟ در اینجا چپستی آن امر ناشناخته (x) که فاهمه هم بر آن تکیه می کند، وقتی باور می کند که خارج از مفهوم «الف»، محمول «ب» را می توان یافت، اگرچه که با آن مفهوم بیگانه است، باین همه، به خیال او با آن مفهوم مرتبط است. این امر ناشناخته، تجربه نمی تواند باشد، زیرا اصل مطرح شده نه فقط با کلیتی بیشتر، بلکه همچنین با افاده ضرورت و در نتیجه کاملاً به نحو پیشین و بر مبنای مفاهیم محض، این تصور دوم را به تصور اول اضافه می کند» (همان، ۱۳۸۹، ص ۵۷).

سپس برای حل معضل مطرح شده در رابطه با مسبوق به تجربه دانستن تمامی تصدیقات ترکیبی و پذیرفتن ضرورت برخی از این تصدیقات، با وجود پیش فرض گرفتن قاعده هیوم در مورد عدم قطعیت تجربه دست به دامن انقلاب کپرنیکی می شود. به این صورت که می گوید شاید بشود گفت که معرفت ذهنی ما اصل است و درواقع قانون علیت به عنوان قاضی مطرح بوده و بقیه تجربیات باید به آن عرضه بشود، نه اینکه تجربه، اصل باشد و قانون علیت از آن کشف شده باشد (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۴۰).

همان طور که مشخص شد، کانت فضای ذهنی خود را با این چند قانون سامان داده است:

۱. تجربه، پایه ای ترین معرفت انسانی است، ولی نمی شود تمامی معارف انسانی را در تجربه خلاصه کرد، هرچند نمی توان پذیرفت که برخی معارف هستند که هیچ عین مطابق تجربی با آن ها وجود ندارد. به عبارت دیگر، تمامی تصدیقات پیشینه تجربی دارند و چیزی غیر از تصدیقات تجربی قابل اثبات نیست. از این رو، مسائل مربوط به مابعدالطبیعه نیز از راه تکیه بر معلوماتی همچون قانون علیت قابل اثبات نیستند.



۲. معلومات تجربی، قطعی نبوده و تکیه به آن‌ها به عنوان قضایای قطعی و غیر قابل خطا پذیرفته نیست (قاعده هیوم).

۳. معارف انسانی که برخی از آن‌ها ورای تجربه هستند، نیاز به تجربه و آزمون و خطا ندارند، بلکه تجربه بر آن‌ها استوار است و قوانینی، مثل قانون علیت، سرچشمه تجربه است، هرچند که برای فهم آن، نیاز به تجربه پیشینی بوده است (انقلاب کپرنیکی کانت).

فلسفه استعلایی کانت

کانت پس از رد کردن دیدگاه مابعدالطبیعه در مورد شناخت تصدیقات فارغ از تجربه، به بیان نظریه فلسفه استعلایی خود می‌پردازد. او در مورد فلسفه خود، به گفتن معیار و روش آن اکتفا کرده و از پرداختن به صورت تفصیلی به علم فلسفه استعلایی اجتناب می‌کند. در واقع کانت، معیار فلسفه استعلایی را همین نقد عقل محض و حل اشکال شناخت تصدیقات ترکیبی پسینی می‌داند و در مورد فلسفه خود این‌گونه توضیح می‌دهد:

«پس هر آنچه فلسفه استعلایی رامی‌سازد، به نقد عقل محض تعلق دارد و این نقد، ایده کامل فلسفه استعلایی است. اما با این همه، خود علم، فلسفه استعلایی نیست، زیرا نقد، در تحلیل فقط تا آنجا پیش می‌رود که برای برآورد و قضاوت کامل شناخت ترکیبی پیشین واجب است» (کانت، ۱۳۸۹، ص ۶۱).

اما این که چرا همین نقد به عنوان فلسفه او مطرح نمی‌شود، به این دلیل است که کانت نخواست یک تحلیل جامع از شناخت‌های پیشینی انسان و تطبیق معیار مذکور با تمام آن شناخت‌ها را ذکر کند. او خود، دلیل این که فلسفه خود را به صرف دادن معیار ختم کرده و در این مورد به تفصیل سخن نگفته است، چنین می‌گوید:

«به واقع حقیقت دارد که نقد ما باید همچنين شمارش کامل همه مفاهیم اساسی‌ای که شناخت محض مورد بحث را تشکیل می‌دهند، در مقابل چشم‌ها قرار دهد. اما نقد بحق، از تحلیل جامع خود این مفاهیم و نیز از نقد کامل مشتق‌های آن‌ها خودداری می‌کند. یک بخش به این دلیل که این تجزیه به هدف بی‌ارتباط است، زیاده‌روی



تردیدها و مشکلاتی نیست که در ترکیب پیدای می‌شوند و کل نقد واقعاً برای ترکیب وجود دارد، و یک بخش هم به این دلیل که پاسخ‌گویی کمال چنین تحلیل و اشتقاقی را برعهده گرفتن، آن وقت می‌توان درباره مقصود خویش به سادگی از آن چشم پوشید، با وحدت نقشه متناقض است» (همان، ۱۳۸۹، ص ۶۱).

همان‌طور که روشن شد، فلسفه استعلایی کانت، در بحث تصدیقات و به تبع مسئله شناخت سرچشمه دارد و کانت، معیار فلسفه خود را در عدم دستیابی به شناخت مسائل مابعدالطبیعه و نحوه شناخت قوانین ترکیبی پیشین بیان می‌کند.

مقولات کانت

کانت در ادامه نظریات خود با مقدماتی که مطرح کرد، به این نتیجه می‌رسد که تمامی اطلاعات ما از عالم پیرامونمان به مواردی که شهود می‌کنیم، ختم می‌شود و درواقع این شهود توسط احساس به ما می‌رسد (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۵۲).

درواقع کانت منشأ دریافت تمام معلومات را دو چیز می‌داند: یکی قوه یا استعداد دریافت ارتسامات که اعیان خارجی را ترسیم می‌کند و دیگری قوه تفکر که به وسیله مفاهیم درباره داده‌ها، معرفت حاصل می‌کند. هر کدام از این دو قوه در فلسفه استعلایی، اصولی دارند که مقدم و پیشینی هستند. احساس پیشینی در جای خود بیان شده است. اما روش استعلایی کانت در تفکر بدین صورت است که با وجود پذیرش منطق ارسطویی سعی در بیان اصول پیشینی آن می‌کند (همان، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۶۲).

منطق استعلایی از دو قسمت تشکیل شده است: مقولات، که مفاهیم پیشینی برای ترکیب پدیده‌ها است و جدل متعالی که تسری دادن نابجای این مفاهیم به بقیه معلومات غیرحسی است. کانت برای اینکه مفاهیم پیشینی را جمع‌آوری کند، به جای اینکه به تصدیقات جزئی بپردازد با کمک گرفتن از منطق قدیم توسط صورت‌های منطق، قضایا و تصدیقات را تقسیم کرده و به بیان علت این تقسیم‌بندی می‌پردازد.

وی قائل به این است که تقسیم‌بندی صورت‌های قضایا توسط ارسطو صحیح است، ولی علت

این تقسیم‌بندی و معیار آن مشخص نشده است. او از معیار تقسیم‌بندی به نشانی متعالی تعبیر می‌کند. در فلسفه کانت، تطبیقات این معیار به عنوان مفاهیم پیشینی ذیل مقولات بحث می‌شود. در واقع مقولات، شرایط پیشینی معرفت‌اند. به عبارت دیگر، مقولات کانت، مفاهیم پیشینی قوه فاعله است و کانت در صدد است که تبیین کند، ممکن نیست درباره اعیان جز از راه مقولات ترکیب‌کننده فاعله اندیشید (همان، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۲۶).

وی برای توجیه آگاهی نسبت به پدیده‌های خارجی، به اصل ترکیب تمسک می‌کند. به این صورت که می‌گوید: تمامی اشیای خارجی برای معلوم شدن به وحدت بخشی نیاز دارند، زیرا وقتی ما اشیاء را از خارج توسط شهود ادراک می‌کنیم، آن‌ها به صورت کثراتی بی ارتباط با هم هستند که ذهن باید به وسیله تفکر، بین آن‌ها وحدت ایجاد کند تا معلومی حاصل شود. در حقیقت به هیچ وجه نمی‌شود از یک شیء بدون در نظر گرفتن نسبتش با ذهن، معرفتی حاصل کرد، چون عین و ذهن مستلزم یکدیگرند. تمام سعی کانت در این بحث، استنتاج طبیعی بیان همین وحدت است.

قانون علیت کانت

گرچه از نگاه کمپ اسمیت، مترجم و شارح معروف کتاب نقد عقل محض، به هیچ وجه علیت در آثار کانت به وضوح بیان و اثبات نشده است، اما می‌شود از لایه‌لای مطالب کانت، تعریفی از آن ارائه کرد. او نظریات خود را در رابطه با علیت، بیشتر معطوف به پاسخ‌دهی در مورد نظریه توالی کثرات هیوم می‌کند. کانت قائل به این است که هرچند نمی‌شود در توالی و کثرت در زمان که به عنوان تعریف علیت توسط هیوم آمده است، شک کرد، اما نمی‌توان علیت را امری تجربی دانست و از طرفی این تجربی نبودن اصل علیت نباید موجب نفی آن شود، زیرا در این صورت، دیگر معرفتی وجود نخواهد داشت (عبداللهی، ۱۳۸۴، ص ۸).

بنا بر توضیحاتی که در بخش مقدماتی آمد، کانت برای توجیه قضایای خارجی و حکم کردن که از آن به ترکیب یا استنتاج متعالی تعبیر می‌کند، به مقولات متوسل می‌شود. وی یکی از مقولات خود را علیت در نظر می‌گیرد. وی شاکله علت را به عنوان یک امر واقعی در نظر می‌گیرد که هرگاه عرضه شود، همیشه چیز دیگری در پی آن می‌آید، لذا از آن به عنوان تالی کثرات تا آنجا که طبق قاعده باشد، تعبیر می‌کند (کاپلستون، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۷۲).



به صورت کلی طبق مقدماتی که گذشت، علیت از دیدگاه کانت یکی از مفاهیم پیشینی ذهنی است که به تبع انقلاب کپرنیکی کانت، اشیای خارجی باید از آن تبعیت کنند و به این صورت است که انواع مفاهیم و معارف کشف می شوند. درواقع کانت، علاوه بر تأکید بر اصل تقدم تجربه، به صرف توالی تجارب و انکار قانون علیت که هیوم به آن قائل است، اعتقادی ندارد.

علیت در فلسفه ملاصدرا

علیت در فلسفه ملاصدرا، درواقع تبیین چگونگی توقف وجود برخی از موجودات بر وجود برخی دیگر در یک سلسله طولی است.

صدرالمتألهین شیرازی در فلسفه قویم خود که به حکمت متعالیه مشهور شده است، پس از بیان اینکه کثرت موجودات بدیهی است و وجود به صورت مشترک معنوی بر همه آنها اطلاق می شود، اصالت وجود را مطرح می کند که مطابق آن، همه آنچه در عالم خارج از ذهن بشر محقق است، منحصر در وجود است و به صورت منطقی، این انحصار به معنای این خواهد بود که علاوه بر اشتراکات، تفاوت هر موجود با دیگری نیز به همان وجود است و اساساً همه صفات و احکام وجود، ابتدا حقیقی عینی در خارج از ذهن بشر دارند و سپس وارد ذهن فاعل شناسا می شوند.

درحقیقت، ملاصدرا معتقد است:

اول اینکه، همان طور که بداهت عقلی نیز به آن حکم می کند، موجودات خارجی متحقق بوده و کثرت نیز در خارج غیر قابل کتمان است. ذکر این نکته، هرچند در ابتدا غیر ضروری و واضح به نظر می رسد، ولی از آنجاکه برخی به انکار آن پرداخته اند و بسیاری از افراد، سخنان عرفا در باب توحید خاصی را حمل بر عدم کثرت در خارج کرده اند، نیاز است ابتدا به این نکته تنبه داده شود که هیچ حکیمی، قائل به عدم وجود کثرات در خارج نبوده و این منافی با اصل عقلی است، بلکه توحید خاصی، معنای دیگری دارد که نیازمند بیان مقدماتی است و در بیانات خود ملاصدرا به تفصیل گذشته است (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۱۹).

ازاین رو، ایشان در جلد اول اسفار، در ابتدای ورود به بحث، به این نکته اشاره می کند که کثرات

در خارج وجود دارند و در ادامه حتی وصف وحدت و کثرت را به خلاف برخی دیگر از اوصاف که وصف ماهیت اند، وصف برخاسته از وجود اشیا می داند (همان، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۳).

دوم اینکه، وجود برای موجودات، به صورت اشتراک معنوی قابل اطلاق است، نه به صورت اشتراک لفظی. چنانچه ملاهادی سبزواری در کتاب منظومه می فرماید:

يعطى اشتراكه صلوح المقسم

كذلك اتحاد معنى العدم

(سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۷۷)

و این اشتراک معنوی، بدین معنی است که لفظ وجود بر تمام مصادیق آن به معنی واحد اطلاق می شود، نه اینکه صرفاً لفظ تکرار شده باشد و معنی مراد از آن لفظ، متعدد باشد. به عبارت دیگر، تمامی استعمالات وجود، حاوی یک معنی هستند و معنای وجود در موجودات متعدد، متفاوت نیست. چنانچه ملاصدرا در جلد اول کتاب اسفار آورده است:

«أما كونه مشتركا بين الماهيات فهو قريب من الأوليات فإن العقل يجد بين موجود وموجود من المناسبة والمشاركة ما لا يجد مثلها بين موجود ومعدوم فإذا لم يكن الموجودات مشاركة في المفهوم بل كانت متباينة من كل الوجوه كان حال بعضها مع البعض كحال الوجود مع العدم في عدم المناسبة» (ملاصدرا، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۵).

هرچند ایشان، اشتراک معنوی وجود را امری قریب به بدیهیات دانسته اند، ولی به عنوان تنبیه، این نکته را یادآور می شوند که عدم پذیرش اشتراک معنوی، خودش پذیرش آن را در ضمن دارد.

«والعجب أن من قال بعدم اشتراكه فقد قال باشتراكه من حيث لا يشعر به لأن الوجود في كل شيء لو كان بخلاف وجود الآخر لم يكن هاهنا شيء واحد يحكم عليه بأنه غير مشترك فيه بل هاهنا مفهومات لا نهاية لها ولا بد من اعتبار كل واحد منها ليعرف أنه هل هو مشترك فيه أم لا فلما لم يحتج إلى ذلك علم منه أن الوجود مشترك» (همان، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۶).

سوم اینکه، وقتی در مورد موجودات خارجی تأمل می کنیم، درمی یابیم که از موجودات خارجی، هم ماهیت و هم وجود انتزاع می شود و همان طور که گفته شد وجود بین همه آن ها مشترک و ماهیت نیز



جداکننده آن‌ها از یکدیگر است. حال باید از میان این دو، تنها یکی مصداق خارجی داشته باشد و دیگری حاصل انتزاع ذهن بوده باشد، زیرا در غیر این صورت، دو فرض مطرح است: یا هر دو، عینیت خارجی دارند که باعث تعدد وجود خارجی واحد می‌شود که این قطعاً باطل است، زیرا در خارج فقط یک موجود محقق است که این دو مفهوم بر آن اطلاق می‌شود و یا هیچ کدام عینیت خارجی ندارند که این هم قطعاً باطل است، چراکه در خارج موجودی محقق است (همان، ۱۳۶۰، ص ۸).

از این رو، درمی‌یابیم که اصالت، با وجود است، یعنی موجودات خارجی، مصداق حقیقی وجود هستند و ماهیت صرفاً حاصل انتزاع ذهن است و به صورت مجازی صرفاً قابل صدق بر مصادیق خارجی است. برای اثبات اصالت وجود، ادله مختلفی در گفتار حکمای پس از ملاصدرا ذکر شده است که این ادله را می‌شود فقط به عنوان شواهدی برای کشف این حقیقت ذکر کرد، وگرنه به نظر ملاصدرا، این گزاره از مواردی است که صرف تصورات، تصدیق را در پی دارد. از همین رو، خود ایشان نیز برای اثبات اصالت وجود، در ابتدا به بداهت اکتفا کرده و در ادامه شواهدی را اقامه می‌کند. چنانچه در کتاب شواهد این گونه وارد بحث می‌شود:

«الوجود أحق الأشياء بالتحقق لأن غيره به يكون متحققا وكائنا في الأعيان وفي الأذهان فهو الذي به ينال كل ذي حق حقيقته فكيف يكون أمرا اعتباريا كما يقوله المحجوبون عن شهوده ولأنه المجعول بالذات دون المسمى بالماهية» (همان، ۱۳۶۰، ص ۶).

به تعبیر دیگر، در نگاه اصالت وجودی ملاصدرا، حقیقت جمله «فردی بر میزی نشسته و کتابی مطالعه می‌کند»، جز به این معنی نخواهد بود که «وجودی بر وجودی نشسته و وجود مطالعه می‌کند»، البته از وجود اول، ماهیت انسان، از وجود دوم، ماهیت میز و از وجود سوم، ماهیت کتاب انتزاع می‌شود.

چهارم اینکه: او در پاسخ به سؤالی بسیار مهم، یکی دیگر از نظریات خاص فلسفی خود را مطرح می‌کند. سؤال از این قرار است که با توجه به آنچه در مرحله اول بیان شد، چگونه است که وجودات مختلف با آنکه در وجود با هم مشترک‌اند، به صورت ماهیات متفاوت در ذهن حاضر می‌شوند؟ به عبارت دیگر، موجودات مختلف، در وجود با هم اشتراک دارند. حال سؤال اینجاست که طبق

مطالب گذشته، از آنجاکه اصالت با وجود بوده و در نتیجه منشأ تأثیر باید وجود باشد، چطور می شود تفاوت بین موجودات را توضیح داد و چطور از وجود «الف»، ماهیت «الف» و از وجود «ب» (به رغم اشتراک در برخورداری از وجود) ماهیت «ب» انتزاع می شود؟

او در پاسخ به این سؤال، نظریه «تشکیک در وجود» را مطرح می کند یا به تعبیر دیگر، جانمایی نظریه تشکیک در فلسفه ملاصدرا، پاسخ به سؤال درباره چرایی کثرت ماهیت منتزع، علی رغم وجود وحدت در منتزع منه است.

درواقع تشکیک به این معنا خواهد بود که دلیل کثرت ماهیات منتزع از وجود واحد، رابطه تشکیکی بین آن ها است. تشکیک، اختلافی حقیقی و خارجی در میان موجودات است که ذیل روابط طولی و حتی شاید عرضی آن ها تعریف می شود. موجودات با هم اختلاف های طولی دارند و البته تفاوت های عرضی و همین موجب اختلاف در منتزعات آن ها است. در نظر مفسرین حکمت صدرایی، تشکیک به صورت های مختلفی، از جمله تفاضل و رابطه علی و معلولی، وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت و یا وحدت مابه الاشتراک با مابه الامتیاز تصویر شده است که به نظر می رسد بهترین وجه، همان وحدت مابه الاشتراک و مابه الامتیاز است. با این بیان که طبق مبنای اصالت وجود، تمام حقایق عینی و خارجی به وجود بازگشت می کنند و ماهیت، تنها شأن اعتباری دارد، می توان گفت مابه الاشتراک اشیا در خارج همان وجودشان است. از طرف دیگر، بدیهی است که موجودات در خارج با هم تفاوت دارند و با این تفاوت ها از یکدیگر امتیاز داده می شوند. پس باید طبق مبنای اصالت وجودی ملاصدرا امتیاز نیز به وجود بازگشت کند و این، همان معنی تشکیک است (عبودیت، ۱۳۸۳، ج ۲، صص ۲۰-۲۷).

و پنجم اینکه، رابطه طولی میان موجودات که طبق نظریه تشکیک مطرح شد، صرفاً منحصر در روابط علی است. علیت میان موجودات و لازمه عقلی آن، یعنی شدت و ضعف در وجود موجب می شود آنچه از موجود اقوی، یعنی علت انتزاع می شود با آنچه از موجود اضعف، یعنی معلول انتزاع می شود، متفاوت باشد. بنابراین، علیت در نگاه ملاصدرا رابطه ای حقیقی میان موجودات خارجی است که در طول یکدیگر قرار دارند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۵۰).

خلاصه آنکه، به عقیده ملاصدرا، اساساً تفاوت موجودات در انتزاعات ذهنی، در اختلاف وجودی و حقیقی آن‌ها در عالم خارج از ذهن ریشه دارد. تفاوت‌های وجودی و اصیلی که حقیقتاً بین مراتب مختلف وجود محقق‌اند، در خارج موجب تفاوت در آثار، و در ذهن موجب اختلاف در ماهیات می‌شود. علیت نیز به همین ترتیب است. رابطه علیت در نگاه ملاصدرا، نسبت حقیقی بین دو موجودی است که وجود یکی از آن‌ها بر دیگری متوقف است و با هم یک رابطه طولی تشکیل می‌دهند. نکته درخور دقت آن است که در نگاه ملاصدرا، ذهن، تابع حقیقت عینی است و نقش کاشفیت دارد، اما مؤسس چیزی در خارج نیست.



نتیجه‌گیری

در انتها طبق مطالبی که گذشت، روشن شد که فلسفه استعلایی کانت، در بحث شناخت ریشه دارد و کانت، فلسفه خود را محصول تفکرات خویش در مورد عدم شناخت مابعدالطبیعه و چگونگی شناخت تصدیقات ترکیبی پیشینی می‌داند. یکی از مهم‌ترین آن تصدیقات، مسئله علیت است (همان‌طور که بیان شد، کانت فلسفه خود را از سؤال در رابطه با چگونگی سبقت گرفتن علیت و قواعد ریاضی بر تجربه با وجود عدم پذیرش قضایای غیر وابسته به تجربه می‌داند). در ادامه، کانت تمام معلومات را محصول دو چیز می‌داند: یکی استعداد دریافت ارتسامات و دومی تفکر درباره این ارتسامات که هر کدام معیارهایی برای صحتشان وجود دارد که در فلسفه او، معیارهای صحت تفکر ذیل مقولات بحث می‌شود. در واقع کانت، مقولات را شرایط پیشینی معرفت و علیت را به عنوان یکی از این مفاهیم پیشینی می‌داند که به تبع انقلاب کپرنیکی او باید اشیای خارجی از آن تبعیت کنند.

ولی ملاصدرا، رابطه علیت را یک سلسله طولی بین موجودات می‌داند و تفاوت بین موجودات مختلف را بر پایه تشکیک حل می‌کند. به این صورت که تفاوت‌های وجودهای مختلف، به شدت و ضعف وجودی برمی‌گردد. به عبارت دیگر، شباهت هر دو نظریه، در پذیرش اصل علیت بین موجودات است و مشخص می‌شود که قانون علیت در فلسفه کانت و ملاصدرا یک قاعده پیشینی، حقیقی و ثابت است و به توالی تجارب هیوم بر نمی‌گردد با این تفاوت که از نظر کانت به عنوان یک ایدئالیست، این قاعده معیار شناخت واقعیت و چیزی است که واقعیت باید با آن تطابق کند.

به عبارت دیگر، همان‌طور که گفته شد کانت نمی‌تواند طبق دیدگاه مشهور به اثبات قاعده علیت بپردازد، زیرا از نظر او تمام تصدیقات باید مسبوق به تجربه باشند و از طرف دیگر برای علیت، یک نوع قطعیت فرض می‌کند که فارغ از تجربه پیشین وجود دارد، پس بناچار قائل به این می‌شود که به جای لزوم تطابق شناخت ما با عالم خارج، عالم خارج باید با شناخت ما تطابق پیدا کند، مثلاً به جای اینکه گفته شود: «از آنجا که هرگاه در خارج آتش باشد، گرما هم وجود دارد، پس من از رابطه میان این دو، علیت را کشف می‌کنم»، باید گفته شود: «چون من علیت را می‌فهمم، پس در خارج باید بین معلول و علت رابطه لزومی ایجاد شود و گرما در پی آتش بیاید» در این صورت، هم قاعده مسبوقیت قضایا به تجارب حفظ شده و هم علیت به عنوان یک قاعده لزومی پابرجا است.

در مقابل از نظر ملاصدرا که یک رئالیست حقیقی است، تفاوت‌های ذهنی، تابع تفاوت‌های حقیقی خارجی هستند و در حقیقت، تفاوت بین موجودات خارجی است که در ذهن به صورت تمایز در ماهیات نقش می‌بندد. به طور خاص در مسئله علیت، برخلاف آنچه کانت می‌گوید T در خارج بین موجودات حقیقتاً، رابطه علیت محقق است و این ذهن است که از این حقیقت خارجی، مفهوم علیت را انتزاع می‌کند و موجود متوقف را معلول و متوقف علیه را علت می‌نامد. بنابراین، ملاصدرا برخلاف کانت معتقد است چون در خارج علیتی حقیقی وجود دارد، پس ذهن من نیز آن را کشف و سپس درک می‌کند. در حقیقت، ذهن در حکمت متعالیه، تابع حقیقت و در فلسفه کانت، حاکم بر حقیقت است. تفاوت میان ایدئالیسم و رئالیسم، کمترین تفاوت دو نظریه کانت و ملاصدرا است. تفاوتی که دو راه جداگانه بین فلسفه غرب پس از کانت و فلسفه اسلامی پس از ملاصدرا ایجاد کرده است.



❁ فهرست منابع

۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۱، بیروت، دار التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۲. _____، *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.
۳. کانت، ایمانوئل، *نقد عقل محض*، بهروز نظری، چاپ اول، کرمانشاه، باغ نی، ۱۳۸۹.
۴. عبد اللهی، محمد علی، «علیت در نظام فلسفی کانت»، *مجله علمی فلسفه دین*، ش ۲، ۱۳۸۴.
۵. عبودیت، عبدالرسول، *نظام حکمت صدرایی*، ج ۲، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمه الله.
۶. کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه کاپلستون*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، چاپ دوم، تهران، سروش، ۱۳۷۵.
۷. سبزواری، هادی بن مهدی، *شرح المنظومة (تعلیقات حسن زاده)*، تهران، نشر ناب، ۱۳۶۹.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



The rational sciences researches
Vol.1, No.1, Autumn and Winter 2024

—Specialized article—

“Foundations of Kant’s Transcendental Philosophy and Mulla Sadra’s Transcendent Metaphysics: A Comparative Study with Emphasis on Causality”

Mohammad Taghi Alipor Sani Kermani¹
Yasser Hosseinpour²

✿ Abstract

One of the issues that has preoccupied the human mind from the beginning and has instinctively sought an answer to is the expression of the relationship between phenomena. Each philosopher, according to their own foundations, perspectives, and different theories, has discussed and attempted to answer it. These discussions are usually gathered under the topic of causality. In this article, the author has tried to use the library method to, after stating the general preliminary foundations, conduct a comparative study of the views of two of the world's great philosophers, namely Immanuel Kant and Sadra al-Din Shirazi. Ultimately, the writer concludes that Kant, given his cognitive view and mental structure, speaks of causality as one of the categories of understanding and mind, and Mulla Sadra, given the realistic view that he has set as his intellectual background, presents causality as a real relationship between longitudinal levels in the form of hierarchical existence.

Keywords : Causality ,Categories ,Kant ,Molla Sadra ,Transcendental Philosophy, Transcendent Metaphysics.

Received Date: 2023/11/18

Accepted Date: 2024/03/09

1. Level 2 and 3 continuous student of Islamic Philosophy and Theology, Nawab High School of Theology, Mashhad (Corresponding Author)
mohammadtaghy1378@gmail.com

2. Instructor of advanced levels at the seminary of Khorasan and university, PhD graduate in Transcendent Wisdom from the Imam Khomeini Educational and Research Institute
hoseinpour.yaser@gmail.com